



دوشنبه ۲۱ مهر ۱۴۰۲
وطن امروز | شماره ۴۴۳۵

فرهنگ وهنر

به عبارت دیگران

دفاع وزارت خارجه شاه از منافع ملی!

معاون وزیر امور خارجه ایران یادآوری کرد که احتی باوجود کاپیتولاسیون آ، بستگان مشاوران نظامی آمریکا از مصونیت برخوردار نیستند،امادر عین حال گفت «موافقتی بی سروصدا می تواند وجود داشته باشد که مصونیت بستگان را نیز دربرگیرد؛ به این شکل که اگر فردی از بستگان مستشاران نظامی آمریکا دچار وضعیتی شود که به اتهامی جنایی ختم شود، وزارت امور خارجه وارد عمل می شود و مانع تحت تعقیب گرفتن آن فرد می شود». این بود دفاع وزارت خارجه از منافع و مصالح ملی ایران! البته این اظهار نظر واقعیت نداشت و دیدیم که نمایندگان بدون شرط و شروطی مفاد آن لایحه اکاپیتولاسیون آ را تصویب کردند.

حسین آبادیان

۲ دهه واپسین حکومت پهلوی

انتشارات مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی

صفحه ۳۷۵

بایدها و نبایدهای دوستی

امیرالمؤمنین(ع) در ضمن وصایای خود به

حضرت مجتبی(ع) فرموده است: از مراکز بدنام

بپرهیز و از مجالسی که مورد سوءظن است دوری

گزیس و بدان که رفیق که دوست خود را فریب

می دهد و میل او را به کارهای ناپسند تحریک

می کند، تا سرانجام آلوداش می گرداند.

از دوستی و مجالست با چه کسانی باید پرهیز

کرد؟ شریکار، احقر، فریبکار و اغفال کننده، اهل

تهمت و بدنامی، منافق و خائن، چاپلوس، فرومایگان،

دنیاپرستان، شورور، جاهل، عیب جو و بی توجه به

حقوق دوست.

اما با چه کسانی دوستی کنیم؟

امام باقر(ع) در ضمن حدیثی به یکی از اصحاب

فرمود: ای صالح! از پی کسی برو که تو را می گریاند،

ولی عیب تو را به تو تذکر می دهد و خیر و صلاح تو را

به تو گوشزد می کند و دلش به تو علاقمند و پایبند

است. و پیرو آن کس مباش که ظاهرا تو را می خنداند

و با گفته های خود شادت می دارد، در حالی که باطنا

نسبت به تو غیروصیمی و ناخالص است.

و بدان که عن قرب رب خدا وارد می شوی و

از حلال و رفتار خویش آگاه می گردی (مبادا که

شمرنده شوی).

از امام صادق(ع): دوستی و رفاقت حدودی دارد،

کسی که واجد تمام آن شرایط نیست، او «دوست

کامل» محسوب نمی شود و آن کس که دارای

هیچ یک از آن شرایط نیست، اساسا «دوست» نیست.

آن شرایط بدین قرارند:

اول آنکه ظاهر و باطن رفقیت در رابطه با تو

یکسان باشد.

دوم آنکه آراستگی و آبروی تو را «جمال خود»

بداند و نازیبایی تو را نازیبایی خود ببیند.

سوم آنکه دست یافتن به مال یا رسیدن به مقام،

روش دوستانه او را نسبت به تو تغییر ندهد.

چهارم آنکه در زمینه رفاقت از آنچه در اختیار

دارد، نسبت به تو مضایقه نکند.

پنجم آنکه تو را در موقع مصیبت ورنج ترک نکند.

از امام صادق(ع): کسی که ۳ بار نسبت به تو

خشمگین شود و دربارها ت به بدی سخن نگوید،

شایسته رفاقت است؛ او را برای دوستی برگزین.

از امیرالمؤمنین «ع»: کسی که ناسنجیده با

دیگران پیمان دوستی می بندد، ناچار باید به رفاقت

با اشرا و افراد فاسد تن در دهد.

آباد دوستی کلامند؟

امیرالمؤمنین(ع) در ضمن وصیتنامه خود به

فرزندش حضرت مجتبی(ع) فرمود: با اتکا به روابط

دوستانه و رفاقت صمیمانه ای که داری، حق برادرت

را ضایع مکن، زیرا اگر حقوق تضییع شد، روابط

دوستانه هم از بین می روند و آن کس که حشش را

تباه می سازی، برای تو «برادر» نخواهد بود (و برادر

نخواهد ماند).

از حضرت سجاد(ع): حق رفیق آن است که با او

بر اساس فضل و عواطف عالیله انسانی ملاقات کنی

و در مواردی که قادر به تکریم اخلاقی نسبت به او

نیستی، باید از مزع عدل و انصاف هم تجاوز نکنی و

خود را موظف کن که رفقیت را همواره احترام کنی

همان طور که او تو را محترم می دارد.

از امام صادق(ع): چه بار گرانی است آن برادر

و رفیقی که برای من به تکلف و زحمت تن در

می دهد، زیرا من هم ناچار می شوم که خود را در

جوار او مراقبت کنم تا مبدا از من رفتاری خلاف

انتظار سسر زند و چه باری سبک است بر دلم آن

رفیق بی آلاچی که وقتی با او نشستام، مانند این

است که تنها هستم.

رجبعلی مظلومی

تربیت از دیدگاه معصومین(ع)

انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

صفحات ۱۱۷ تا ۱۲۰

دردهای اندیشه های آلوده

تو سر آدم بزند بهتر است که خرافات تو سر

آدم فرو کنند، وقتی کسی توی سر آدم می زند،

آدم دردت می گیرد. شاید حالش هم بد شود ولی

انقدر طول نمی کشد که درد تمام می شود. اما اگر

فکر نابایی توی سر کسی فرو کردند به این آسانی

بیرون آوردنی نیست دردت و ضررش تا سال های

سال می ماند و می ماند.

هوشنگ مرادی کرمانی /نازپالش

انتشارات معین

حضرت امام صادق(ع):

برتری نماز اول وقت نسبت به آخر وقت، مانند برتری آخرت است نسبت به دنیا.

روزنامه سیاسی ، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: محمد آخوندی

مدیر عامل: رضا شکیبایی

سردبیر: سید عابدین نورالدینی

نشانی: خیابان انقلاب اسلامی، بین حافظ و خیابان ولیعصر (عج)، کوچه سعید، پلاک ۹

روابط عمومی: ۶۶۴۱۳۷۲۲ تلفن: ۶۶۴۱۳۷۲۲۸۲ نمابر: ۶۶۴۱۳۱۳۷

پيامرسان: vatanemrooz@ پست الكترونيك: info@vatanemrooz.ir

چاپ: موسسه جام جم برتر برنا توزیع: نشر گستر امروز: ۶۱۹۲۳۰۰۰



مروری بر فیلم ماندگار «شنا در زمستان» به بهانه درگذشت محمد کاسبی

محبت در مکتب خانه انقلاب



میلاد جلیل زاده

آنها ۲ جوان متولد دهه ۳۰ بودند که قبل از انقلاب به تاتار علاقه داشتند اما در عین حال بچه مذهبی هم بودند و ذابقه ششان با سبک و سیاق خیلی از کارهای

آن روز سینما جور درنمی آمد. یکی شان بهار سال ۳۰ در خیابان ری تهران به دنیا آمد و یکی دیگر هم بهار سال ۳۸ در تالش متولد شد و خانواده اش بعدا به تهران مهاجرت کردند. اولی سال ۵۰ در کنکور پزشکی قبول شد اما آنقدری هنر را دوست داشت که قید دکتر شدن را زد و رفت سمت دانشکده هنرهای زیبا و آن یکی هم چند سال بعد وقتی دیپلمش را گرفت، رفت به دانشکده هنرهای دراماتیک. انقلاب که شد، این ۲ جزو کسانی بودند که در یک نهاد تازه تأسیس فرهنگی دور هم جمع شدند؛ جایی به اسم حوزه هنری انقلاب اسلامی. هر ۲ شروع کردند به بازی در فیلم هایی که تم و مضمون انقلابی داشت و گاهی هم خیلی به کارگردان هایی که با آنها همکاری می کردند، کمک می رساندند؛ هر چند همه چیز به اسم آن کارگردان تمام می شد. در اواسط دهه ۶۰ هر کدام از آنها یک فیلم کوتاه ساخت که آن یکی در آن بازی می کرد و به سال ۶۷ که رسید، بالاخره یکی شان پشت دوربین رفت تا نخستین فیلم بلندش را کارگردانی کند و آن یکی که سنش کمتر بود، جلوی دوربین رفت و بازی کرد. فیلم دوست داشتنی و عمیقی ساخته شد اما مدیران فرهنگی آن زمان با او برخوردی کردند که این بچه دروازه ری و نازی آباد، این انصرافی رشته پزشکی و این جوان عاشق هنر انقلابی، دیگر قید کارگردانی را نزند؛ هر چند دوستش ۲-۳ سال بعد کارگردانی را شروع کرد و با اینکه دقیقاً همین مشکلات سر راهش قرار گرفت، بابت حیرتین که از او شد، توانست ادامه بدهد و امروز یکی از مهم ترین فیلمسازان سینمای ایران است. این ۲ نام را امروز همگی بخوبی می شناسیم؛ محمد کاسبی و مجید مجیدی. خبر درگذشت محمد کاسبی در مهرماه ۱۴۰۴، یکی از همان لحظه هایی را برای مردم ایران مجدداً پدید آورد که طی سال های اخیر بارها تجربه کرده ایم. کسی که سال ها با او خاطره داشتیم و تصویرش را در فیلم ها و سریال های متعدد دیده بودیم اما مدتها می شد که از عرصه فعالیت دور مانده بود، ناگهان دوباره به صدر اخبار می آید؛ این بار بابت خبر نبودن دائمی اش. محمد کاسبی یک هنرمند متعهد و محبوب بود که اگر چه دیگر مدتها می شد توانایی کار کردن را نداشت، خیلی ها هنوز امید داشتند بیماری اش رفع شود و به صحنه برگردد و از همین رو خبر درگذشت او با دریغ و افسوس هم همراه است. به احتمال زیاد عمده مطالبی که به بهانه مرگ این هنرمند در حال تنظیم شدن هستند، مروری می کنند بر کارنامه و فعالیتش و در آن گوشه و کنار اشاراهای هم به تنها کارگردانی محمد کاسبی یعنی فیلم «شنا در زمستان» می شود؛ اما فیلمی تا این اندازه جدی و عمیق و قوی که می توانست نویددهنده حضور یک کارگردان خلاق در سینمای ایران باشد، به دومین اثر نرسید و کاسبی دیگر هیچ گاه کارگردانی نکرد. بد نیست به کار مرور کلی بر کارنامه محمد کاسبی، لافال به بهانه مرگ او هم که شده، یک بار دیگر شنا در زمستان را از صندوقچه خاطرات بیرون بکشیم و درباره کیفیت و عمق آن و داستان ساخته شدنش حرف بزنی؛ فیلمی که با زمانه حال حاضر ما هم بی ارتباط نیست و آنقدر مفهومی عمیق بود که شاید در هیچ دوره تاریخی و تحت هیچ شرایط اجتماعی دیگری هم بحث درباره آن بلاموضوع نشود.

با الهام از نهج البلاغه

در دهه ۶۰ فیلمی ساخته شد که خیلی ها آن را بخوبی

در یاد دارند و جزو خاطرات پرعاطفه شان به حساب می آید اما احتمالاً اکثراً نمی دانند کارگردان آن کیست.

این فیلم قصه دانشکین اما غم انگیز معلمی را روایت می کرد که به یک مدرسه بدون امکانات، در یک محله

خیلی خیلی فقیر می رود و وقتی می فهمد بچه های آنجا

اکثرشان گرسنه سر کلاس می آیند، سعی می کند قبل

از اینکه بخواهد به آنان ریاضی و فارسی و علوم درس

بدهد، کمک شان کند تا با شکم سیر سر کلاس بنشینند

و بتوانند این درس ها را بفهمند. این معلم در حقیقت به

آن بچه ها قبل از همه چیزهایی که در کتابها نوشته

شده، درس زندگی می دهد؛ هم این درس را که ما هر

کس هستیم و هر امکاناتی داریم و هر چقدر زورمان

می رسد، باید به فکر بقیه هم باشیم و تلاش کنیم هر

کاری از دستمان برمی آید برای شان انجام بدهیم، هم

درس مقاومت و حق طلبی و عدالت خواهی. این بچه ها

باید بدانند که حق شان نیست در این وضعیت باشند و

می توانند به چنین شرایطی نه بگویند. معلم قصه ما

این نگاه را از نهج البلاغه وام گرفته و سبک زندگی اش

را از آنجا به دست آورد. حتی اسمش هم به شکلش

نمادین، علی مرتضایی نسب است. هنوز از میان کسانی

که خاطرات زنده تری از دهه های ۶۰ و ۷۰ دارند، وقتی

اسم علی مرتضایی نسب وسط بیاید، احتمالاً خیلی ها

دیگر فهمیداند درباره چه چیزی صحبت می شود؛ فیلم

«شنا در زمستان» به کارگردانی محمد کاسبی که مجید

مجیدی نقش اولش را بازی می کرد. یک فیلم کاملاً ایرانی

می شود. خود کاسبی می گوید به نظر من انقلاب ما هم

پاره کردن این عکس و ساقط کردن طاغوت بود و برای

همین چنین صحنه ای را در فیلم گذاشتم.

انگار همه خاطرات کودکی محمد کاسبی قرار بود در

این فیلم جمع شوند اما با این حال، وقتی قرار شد «شنا

در زمستان» ساخته شود، کاسبی نتوانست دوستان

مدرسه اش را پیدا کند تا از بچه های همان رفقایش در

نقش پدران شان استفاده شود. آخر سر به فکرش رسید

سراغ بچه های کانون اصلاح و تربیت بود و آنان را جلوی

دوربین بیاور، رفت به زندان و قصه اش را به روحانی آنجا

داد تا بخواند. آن حاج آقا هم وقتی سناریو را خواند، اجازه

داد کاسبی برای این کار، بچه ها را ۴۵ روز ببرد بیرون

از زندان و با آنان کار کند. او اسم همه بچه هایی را که

در فیلم بودند از اسم هم شاگردی های قدیمی خودش

برداشت. بالاخره فیلم ساخته شد و به دبیرخانه جشنواره

فجر رفت اما وقتی هیات انتخاب فیلم را دیدند، گفتند

فجر قابل پخش است. دلیل شان هم نمایش فقر در این فیلم

بود. وقتی صحبت از هیات انتخاب جشنواره هفتم فیلم

فجر می شود، به این هم باید توجه کرد که در آن دوره ها

هیات انتخاب و حتی هیات داوران، بیشتر از بین مسؤولان

فرهنگی وزارت ارشاد انتخاب می شدند، نه اهالی هنر.

خلاصه آنها به نمایش فقر در این فیلم ایراد گرفتند و برای

همین «شنا در زمستان» فقط با یک سانس، در سینما

آفریقا اکران شد و جمعیت محدودی آن را دیدند، آن هم

در حالی که این فیلم به مناسبت دهمین سال پیروزی

انقلاب، در فضای انقلابی ساخته شده بود و طبیعتاً وقتی

بخوانید انقلاب را نشان بدهید، باید بگویید مشکلاتی، از

جمله فقر وجود داشته که آن مردم انقلاب کردند. یکی

از آن مخاطبان محدودی که در سینما آفریقا فیلم را

دید، سیدمرتضی آوینی بود و اتفاقاً یادداشتی هم برایش

نوشت. آوینی در اول این یادداشت از کلی فیلم آن سال

جشنواره اسم می برد و بعد می گوید اینها همه شان از یک

استاندارد واحد پیروی می کنند: خانواده هایی نسبتاً مرفه

و بیگانه با ادب و سست های خانواده هایی که جمعیت

غالب این کشور را تشکیل می دهند. در این استاندارد،

زن ها آلود، بزرگ کرده و ملتمز به روسری هایی زوری

هستند و زندگی های شان فرنگی مآب و پر زرق و برق است

و خالی از آداب اجتماعی خاص خانواده های فقیر مسلمان

و شهرستانی ها و روستایی هاست. بعد به این اشاره می کند

که روشن است چرا مردم انقلاب کردند و آخر سر می گوید

«اما فیلم «شنا در زمستان» اصلاً دغدغه مد روز را نداشت

و وجودش در میان فیلم های امسال درست مثل وجود

«علی مرتضایی نسب» بود در میان سایر معلم ها، که

دلش برای فقر و گرسنگی بچه ها می سوخت». بعد هم

چند خط به مساله فنی فیلم اشاره می کند و نقدهایش

را می نویسد و آخر سر هم می گوید «تیزی به این همه

پرگوئی نیست و لابد خود کاسبی، حالا بعد از نمایش

فیلم، از ارتفاع دیگری به کار بعدی اش می نگرد». این

جمله آخر یعنی آقامر ترضی هم منتظر کار بعدی کاسبی

بوده اما «شنا در زمستان» ۳ سال رنگ پرده را ندید و

محمد کاسبی هم که انرژی اش بابت این جریان از دست

رفت، دیگر برگشت تا روی صندلی کارگردانی بنشیند.

نیمه رسمی و نیمه خاموش بودن توقیف «شنا در

زمستان» باعث شد فرصت دخالت و حمایت مرتضی

آوینی هم دست ندهد اما وقتی مجید مجیدی «بدوک»

را ساخت و محمد کاسبی هم در آن بازی کرد، مسؤولان

وقت علنی تر و واضح تر جلویش ایستاندند که باعث شد

این بار آوینی وارد قضیه شود و از فیلم حمایت جانانه ای

کند و این طور بود که سرنوشت این ۲ دوست هنرمند و

با استعداد، ۲ مسیر جداگانه را رفت.

مدرسه انقلاب

شنا در زمستان را نباید تنها فیلمی ببینیم که درباره

درس و مدرسه است و خوب است به بهانه مرور همین

فیلم، توجه کنیم که تا مدت ها در سینمای ایران نمایش

محیط مدرسه، دستمایه ای بود برای نمادسازی از جامعه

و برساختن شرایط انقلابی.

امروز اگر اسم مدرسه و کلاس درس به میان بیاید،

خیلی ها ممکن است یاد نوستالژی های دوران پر شر و

شور و معصومانه کودکی و نوجوانی بیفتند و خیلی های

دیگر یاد مدیر و ناظم و معلم هایی که مهربان و راهنما

بودند و یا برعکس، زور می گفتند و قانون های عجیبی

می گذاشتند. اینها اما قطعاً همه چیزهایی نیست که

می شود درباره مدرسه گفت و از آن فهمید. اگر به

سینمای دهه ۶۰ نگاهی بیندازیم، می بینیم که مدرسه

یک ماکت کوچک اما تمام عیار از جامعه انقلابی است؛

جایی که بچه ها یاد می گیرند از یک رهبری واحد پیروی

کنند و حول یک هدف مشخص با هم متحد شوند و به

خواسته شان برسند. وقتی می گویند مدرسه غیر از الفبا

و ضرب و تقسیم، باید به بچه ها درس زندگی هم بدهد،

حتماً شامل این چیزها هم می شود. برای همین در

سینمای دهه ۶۰ هر بار که قرار بود یک محیط اجتماعی

کوچک، نمادی از کلیت یک جامعه انقلابی شود، مدرسه

انتخاب می شد؛ نه مثلاً یک محیط اداری یا یک راسته

بازار یا هر جای دیگر. مدرسه جای با هم یکی شدن و

برای هم بودن است و مدرسه است که بوی آینده می دهد.

اولین فیلمی که در دوره بعد از انقلاب در این باره

ساخته شد، «جنگ اطهر» بود به کارگردانی محمدعلی

نجفی؛ درباره معلمی که می خواست در مدرسه تئاتر اجرا

کند اما با مخالفت مدیر مواجه می شد. سال بعدش هم

درباروش مهرجویی «مدرسه ای که می رفتیم» را ساخت

که به مساله آزادی بیان و مقابله با سانسور پرداخته بود

اما در قالب یک مدرسه. بچه های یک مدرسه می خواهند

تئاتر اجرا کنند اما ناظم سخت گیرشان اجازه نمی دهد.

آنها هم روزنامه دیواری درست می کنند و در آن از شرایط

مدرسه انتقاد می کنند که طبیعتاً این هم با برخورد تند

سرد «یار دبستانی» هم بود، مساله این معلم را تبدیل

آقای ناظم مواجه می شود.

یکی دیگر از نخستین فیلم هایی که در دوره بعد انقلاب

درباره محیط مدرسه و ارتباط معلم و دانش آموزانش

ساخته شد، «حادثه» بود برای سال ۱۳۴۳ به کارگردانی

منصور تهرانی که قبل از این، این سرود «یار دبستانی»

را هم ساخته بود. حادثه، داستان معلمی بود که ۲ تا